ده بالادست‏ اندیشه‏های اجتماعی سهراب سپهری

حسن قاسمی

از زمانی که واقع‏گرایی اجتماعی به عنوان مهم‏ترین جریان‏ حاکم بر ذهن‏ها،اغلب روشنفکران و اندیشمندان را به واقع‏بینی و تعهد در برابر مسائل و مصائب جامعه فرامی‏خواند،درون‏مایه‏ی شعر سهراب سپهری-بدون توجه به صمیمیت شاعرانه‏ی او-به منزله‏ی‏ نوعی انزواطلبی،با انکار،انتقاد و اتهام رویگردانی از جامعه و مردم‏ مواجه گردید که البته او بدون توجه به این نکوهش‏ها و جارو جنجال‏ها به کار خود ادامه داد و به مرور منتقدان خود را متوجه این‏ حقیقت ساخت که باید در شیوه‏ی نقد شعر او دقت بیش‏تری معمول‏ داشته،از داوری‏های سطحی پرهیز نمایند و به‏عبارتی«نرم و آهسته‏ قدم بردارند»و وارد دنیای او شوند،چشم‏ها را بشویند و جور دیگر ببینند.به‏عقیده‏ی نگارنده،بسیاری از آثار سپهری نه‏تنها جنبه‏ی‏ فردی و شخصی نداشته،بلکه به‏طرز ماهرانه‏یی به تبیین دیدگاه‏های‏ اجتماعی و سیاسی شاعر به زبان خاص وی پرداخته است.

یکی از زیباترین نمونه‏ها از این منظر،شعر آب از مجموعه‏ی‏ حجم سبز می‏باشد که در این مقال به‏طور اجمالی به ابعاد اجتماعی‏ و انسانی این شاهکار هنری پرداخته می‏شود تا شاید گوشه‏یی از زوایای اندیشه‏های والای انسانی این هنرمند و عارف معاصر بر اندیشمندان دردها و آلام بشری مکشوف گردد.براین‏اساس،عنوان‏ آب در این اثر به صورت رمز یا نماد،استعاره از جوامع بشری در معنی‏ عام و خاص آن است که هنرمند،بیش‏تر جامعه پیرامون خود را مدّ نظر قرار داده است(آب را گل نکنیم)مفهوم کنایی آب را گل نکردن‏ توضیح صریحی‏ست به رعایت جوانب پاکی‏ها در رفتارهای اجتماع؛ «در فرودست انگار کفتری می‏خورد آب»

یا که در بیشه‏ی دور

سیره‏یی پر می‏شوید

فرودست،جامعه‏ی پیرامون شاعر است،نقطه‏ی مقابل فرادست؛ از مختصات تمام جوامعی که فاصله‏ها و شکاف‏های طبقاتی‏ خصیصه‏ی ذاتی آن‏ها شده و روزبه‏روز فاصله‏ی درّه‏ها تا قلّه‏ها را بیش‏تر می‏کند که لزوما زلزله‏هایی درپی خواهد داشت.

بیشه‏ی دور،دیگر جوامع بشری‏ست که با جامعه‏ی شاعر فاصله‏ دارند.

در نقد این ابیات،گویا احمد شاملو شاعر مشهور به سهراب‏ اعتراض می‏کند که«در شرایطی که امریکا در ویتنام ناپالم می‏ریزد و آدم می‏کشد،تو نگران آب خوردن یک کبوتری؟»سپهری در مجلسی‏ دوستانه به او پاسخ می‏دهد که«دوست عزیز،ریشه‏ی قضیه در همین‏جاست.برای مردمی که از شعرها نمی‏آموزند،نگران آب‏ خوردن یک کبوتر باشند،آدم‏کشی در ویتنام یا هر جای دیگری امری‏ بدیهی‏ست».

به باور او هر انسانی باید نسبت به پیرامون خود بدون توجه به بعد مکانی،حساس باشد و احساس نگرانی کند تا جامعه‏ی نمونه و مورد نظرش(ده بالادست)تحقق پیدا کند.

«یا که در آبادی،کوزه‏یی پر می‏گردد

آب را گل نکنیم

شاید این آب روان می‏رود پای سپیداری تا فروشوید اندوه دلی‏ دست درویشی شاید،نان خشکیده فروبرده در آب

زن زیبایی آمد لب رود

آب را گل نکنیم،روی زیبا دو برابر شده است».

او به خواننده از هر دیدگاهی که داشته باشد،یادآور اهمیت موضوع می‏شود اگر به مسائل روحی و عاطفی اهمیت میدهی و از اندوه‏ انسان‏ها اندوهگین می‏شوی یا اگر از وجود تبعیض‏های اقتصادی، مادی و طبقاتی در جامعه رنج می‏بری و اگر به زیبایی اهمیت می‏دهی‏ و جمال‏پرست و زیبانگر هستی با هر دیدگاهی که داری باید احساس‏ مسوولیت کنی و به پاکی محیط اجتماعی پیرامون خود بها بدهی». «چه گوارا این آب

مردم بالادست چه صفایی دارند

چشمه‏هاشان جوشان،گاوهاشان شیرافشان باد»

صفای مردم ده بالادست،موجبات شعف،نشاط و شگفتی شاعر را فراهم آورده است؛مردمی که در پندار؛گفتار و کردارشان پاکی و صداقت موج می‏زند.همه به حقوق و وظایف خویش آشنایند و نتیجه‏ی صفا،صداقت و آگاهی آن‏ها چشمه‏های جوشان و گاوهای‏ شیرافشان و برکت‏های معنوی و مادی‏ست که شاعر تاکید می‏کند که‏ متاسفانه چنین وضعی را تابه‏حال در جامعه‏ی خود ندیده است.

«من ندیدم دهشان

بی‏گمان پای چپرهاشان جا پای خداست»

از جامعه بی‏صداقت،بی‏عدالت و بی‏صفا،خدا نیز بیزار است؛ زیرا راه خدا از میان خلق می‏گذرد نه از حاشیه و پیرامون آن.خدا نیز به جامعه‏یی نظر و گذر می‏کند که عدالت و صفا خصیصه‏ی بارز آن‏ باشد.

«ماهتاب آن‏جا می‏کند روشن پهنای کلام

بی‏گمان در ده بالادست،چینه‏ها کوتاه است».

آزادی بیان و آزادی‏های اجتماعی،خصیصه‏ی ذاتی انسان است. به قول عین القضاة همدانی:«آزادی با انسان است،هم‏چنان‏که‏ حرارت با آتش».به عقیده‏ی سپهری نیز در جامعه‏ی مطلوب،آزادی‏ بیان به منزله‏ی مهتاب پرتوافشانی می‏کند و از مرزبندی‏های‏ قراردادی و کاذب،از چینه‏ها و دیوارها و سایر موانعی که انسان‏ها را از هم جدا کرده و محدودیت‏های سلیقه‏یی ایجاد می‏کنند،اثری نیست. «مردمش می‏دانند که شقایق چه گلی‏ست؟»

شقایق گل عشق و مظهر دل‏سوختگی‏ست.در جامعه‏ی آگاه، انسان‏ها از عشق به‏هم‏دیگر بی‏نصیب نمی‏مانند. «بی‏گمان آن‏جا آبی،آبی‏ست».

این مصرع شاه‏کلید و شاهکار این شعر است.اشاره‏ی بسیار لطیفی‏ست به آن‏چه در طول تاریخ،جامعه‏ی ما را از درون پوسانیده و توجه اغلب شاعران و هنرمندان ما را در طول تاریخ به عوارض‏ نامطلوب خود معطوف داشته است،تظاهر و دورویی،ریا و تزویر «توبه‏فرمایانی که خود توبه کم‏تر می‏کنند».و هر لحظه به شکلی‏ رنگ عوض می‏کنند.انسان‏های رنگارنگ از لحاظ رفتاری و اخلاقی، دارای رنگی در خلوت و رنگی دیگر در جلوت،در خانه به رنگی و در جامعه به رنگی دیگر.گویی هیچ‏کس آن‏گونه که می‏نماید،نیست.اما در ده بالادست،آبی آبی‏ست.علاوه بر آن آگاهی و شعور اجتماعی‏ به مرحله‏یی رسیده است که ساکنان ده بالادست از تمام آن‏چه باید آگاهند.

حتا اگر غنچه‏یی می‏شکفد که جریانی‏ست بسیار آرام،بی‏صدا و جزیی،اهل ده باخبرند.این اگاهی روشن‏بینی،شرط اصلی سعادت‏ اجتماعی‏ست و تا زمانی که جامعه به این مرحله نرسید،هیچ جریان‏ ابژکتیو،نخواهد توانست سعادت اجتماعی را تضمین نماید و لاجرم هر جنبش و جریانی«دولت مستعجل»خواهد بود.

«چه دهی باید باشد

کوچه‏باغش پر موسیقی باد

مردمان سر رود،آب را می‏فهمد

گل نکردنش،ما نیز...آب را گل نکنیم».

تا سخن دراز نشود

عزیز نسفی

...بعضی گفتند که ما حرفت نقاشی بیاموزیم و لوح دل خود را به‏ مداد تحصیل و قلم تکرار به جمله‏ی علوم منقش گردانیم تا جمله‏ی علوم در دل ما مکتوب و منقش شود،وهرچیز که در دل‏ ما مکتوب و منقش شد،محفوظ ما گشت،پس دل ما لوح محفوظ گردد.نیز بعضی گفتند که ما حرفت صیقلی بیاموزیم و آئینه‏ی دل‏ خود را به مصقل مجاهده و روغن ذکر پاک و صافی گردانیم،تا دل ما شفاف و عکس‏پذیر شود،تا هر عمل که در عالم غیب و شهادت است عکس آن در دل ما پیدا آید،و عکس بی‏شبهه‏تر و درست‏تر از کتاب باشد،از جهت آن‏که در کتابت سهو خطا ممکن است،و در عکس سهو و خطا ممکن نه...تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم!

بزرگداشت دکتر سعید فاطمی

کارت دعوت بسیار زیبایی به ما رسید برای مراسم بزرگداشت‏ شایسته‏یی در برون‏مرز برای استاد دکتر سعید فاطمی(مترجم و منشی مخصوص زنده‏یاد دکتر محمد مصدق در دادگاه لاهه). ضمن عرض سپاس،صفحه‏ی فارسی این دعوت‏نامه را در این‏جا برای یادگار درج می‏کنیم: